



Scientific Journal Quarterly of Middle East Studies

Vol 32. No 4. Winter 2025

Received date: 2024.12.08

Acceptance date: 2025.02.24



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

Home page: www.cmess.sinaweb.net

Violence in West Asia from the Perspective of Foucauldian Discourse

Farzad Mohammadi¹, Rahim Khasto², Saeed Mogimi³



Abstract

Foucault's archaeological analysis does not aim to explain past events, but rather focuses on the discursive conditions in which these events have occurred. Michel Foucault's theoretical approach analyzes violence not merely as a physical act, but as a relational and strategic phenomenon within networks of power. This study utilizes a combined (qualitative and quantitative) approach to examine violence and power relations in the Middle East. In the qualitative section, Foucault's discourse analysis, with a historical and genealogical approach, is employed to identify the roots of security and hegemonic discourses and their impact on the reproduction of violence in the Middle East. This approach analyzes the discursive and historical conditions that shape violence and the ways in which it is legitimized. In the quantitative section, statistical data related to governance indicators, internal conflicts, and political stability in the region's countries are collected from reliable international sources (ICRG and the World Bank) and analyzed. This data analysis helps identify trends and patterns of violence in the various countries of the region and contributes to understanding the relationship between weak governance and the increase in violence and unrest. The results of the study show that violence in the Middle East is a product of the complexities of power relations and dominant discourses, which, through security and hegemonic policies, have restricted the space for resistance and change.

Keywords: Foucauldian Discourse, Violence, Good Governance, Internal Conflicts.

1 - Department of Political Science, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran.

2 - Department of Political Science, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran.

3 - Department of Political Science, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran.



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه علمی مطالعات خاورمیانه

سال ۳۱، شماره ۴، پیاپی (۱۱۸)، زمستان ۱۴۰۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۰۶

Home page: www.cmess.sinaweb.net

نوع مقاله: پژوهشی

خشونت‌گرایی در غرب آسیا از منظر گفتمان فوکویی^۱

فرزاد محمدی^۲، رحیم خستو^۳، سعید مقیمی^۴



چکیده

تحلیل باستان‌شناختی فوکو به دنبال توضیح وقایع گذشته نیست بلکه به شرایط گفتمانی‌ای که این وقایع در آنها رخ داده‌اند، توجه دارد. رویکرد نظری میشل فوکو، خشونت را نه صرفاً به‌عنوان کنشی فیزیکی بلکه به‌عنوان پدیده‌ای رابطه‌ای و استراتژیک در شبکه‌های قدرت تحلیل می‌کند. در این پژوهش با استفاده از رویکرد ترکیبی (کیفی و کمی) به بررسی خشونت و روابط قدرت در غرب آسیا پرداخته شده است. در بخش کیفی از تحلیل گفتمان فوکویی با رویکرد تاریخی و تبارشناختی برای شناسایی ریشه‌های گفتمان‌های امنیتی و سلطه‌گرایانه و تأثیر آنها بر بازتولید خشونت در منطقه غرب آسیا استفاده شده است. این رویکرد به تحلیل شرایط گفتمانی و تاریخی شکل‌گیری خشونت و نحوه مشروعیت‌بخشی به آن پرداخته است. در بخش کمی، داده‌های آماری مرتبط با شاخص‌های حکمرانی، تعارضات داخلی و ثبات سیاسی کشورهای منطقه از منابع معتبر بین‌المللی (ICRG و بانک جهانی) گردآوری و مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. تحلیل این داده‌ها به شناسایی روندها و الگوهای خشونت در کشورهای مختلف منطقه کمک کرده و به فهم ارتباط میان حکمرانی ضعیف و افزایش خشونت و ناآرامی‌ها می‌انجامد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که خشونت در غرب آسیا محصول پیچیدگی‌های روابط قدرت و گفتمان‌های مسلط است که در قالب سیاست‌های امنیتی و سلطه‌گرایانه، فضای مقاومت و تغییر را محدود کرده است.

واژگان کلیدی: گفتمان فوکویی، خشونت، حکمرانی خوب، تعارضات داخلی.

۱- این مقاله مستخرج از رساله دکتری فرزاد محمدی می‌باشد.

f.mohammadi@iau.ac.ir

۲- گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

rahimkhasto@iau.ac.ir

۳- گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

saeedmoghimi@iau.ac.ir

۴- گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

بیان مسئله

خشونت‌گرایی در غرب آسیا یکی از پیچیده‌ترین و ماندگارترین بحران‌های معاصر است که تأثیرات عمیق آن نه تنها در حوزه سیاسی و امنیتی بلکه در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منطقه نیز آشکار است. این پدیده که اغلب به تنوع‌های قومی و دینی نسبت داده می‌شود، در واقع ریشه‌های عمیق‌تری در ساختارهای قدرت و گفتمان‌های مسلط امنیتی دارد. به عبارت دیگر، خشونت در این منطقه تنها به تضادهای داخلی محدود نمی‌شود بلکه به ساختارهای قدرت و نظام‌های نظارتی مرتبط است که از طریق گفتمان‌های خاص تداوم یافته و تقویت می‌گردند. خشونت معمولاً از بعد سیاسی جدا در نظر گرفته می‌شود (Menge, 2022: 761) و به‌عنوان پدیده‌ای بی‌رحمانه و پیشا سیاسی تلقی می‌گردد که در سیاست دموکراتیک دگرگون می‌شود یا تنها به‌عنوان ابزاری دیده می‌شود که تأثیراتش آشکار و بی‌نیاز از تحلیل سیاسی است (Winter, 2018: 2).

فوکو که نام اصلی او پل-میشل فوکو^۱ بود، در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۶ در پواتیه به دنیا آمد و در سال ۱۹۸۴ به علت بیماری مرتبط با ایدز درگذشت. اندیشه‌های او درباره گفتمان، قدرت و دانش/حقیقت در میان محققان بسیار محبوب است (Bhattarai, 2020: 1427). از دیدگاه فوکو، خشونت‌ها نه تنها به شکل فیزیکی، بلکه به صورت گفتمانی و با اثرگذاری بر ساختارهای قدرت و کنترل در جامعه بروز می‌کنند. فوکو در آثار اولیه‌اش، به‌ویژه در دوره‌ای که به تبارشناسی مشغول بود، به تحلیل قدرت از زوایای جدیدی پرداخت. او به جای تمرکز بر روی ساختارهای قدرت که معمولاً به صورت افقی و ثابت دیده می‌شوند، به دقت به روابط و مکانیسم‌های قدرت در زندگی روزمره و تجربیات انسانی می‌نگرد. این رویکرد نوآورانه فوکو را قادر ساخت تا نشان دهد که قدرت نه تنها در نهادها و نظام‌های سیاسی بلکه در کوچک‌ترین روابط اجتماعی و تعاملات بین افراد نیز وجود دارد؛ با این وجود اگرچه مطالعات گذشته عمدتاً بر تأثیر خشونت بر تروریسم، جنگ داخلی، شورش، استبداد، نسل‌کشی و... متمرکز هستند اما اینها معمولاً خارج از سیاست دموکراتیک یا حتی به طور کلی خارج از حوزه سیاسی محسوب می‌شوند. این غیر سیاسی‌سازی خشونت همچنین در مباحث مربوط به قدرت منعکس شده است. بسیاری از مفاهیم قدرت، خشونت را جدا از قدرت و گاهی حتی در تضاد با آن می‌بینند. برخی دیگر اذعان دارند که خشونت ابزاری آشکار برای قدرت است، اما پرسش‌های مربوط به تأثیرات آن را

بی‌اهمیت تلقی می‌کنند. با این وجود، مسئله خشونت سیاسی عمدتاً در مطالعات علمی درباره مفهوم قدرت غایب است (Allen, 2018; Forst, 2015; Searle, 2010)؛ از این رو در این تحقیق از منظر دیدگاه فوکو به تحلیل قدرت و رابطه آن با ساختارها و نهادها، به بحث خشونت و علل ریشه‌ای آن در محیط امنیتی غرب آسیا پرداخته شده است. علاوه بر این نوآوری علمی دیگر این تحقیق در ترکیب دو رویکرد کیفی و کمی است. این پژوهش با استفاده از تحلیل گفتمان فوکویی به شناسایی ریشه‌های تاریخی و اجتماعی خشونت در منطقه می‌پردازد و در عین حال، داده‌های کمی مرتبط با شاخص‌های حکمرانی و تعارضات داخلی را برای تحلیل روندها و مقایسه شرایط کشورها استفاده می‌کند. این ترکیب روش‌شناختی امکان می‌دهد که هم‌زمان به عمق و بسترهای گفتمانی خشونت و همچنین روندهای آماری و تأثیرات آنها بر ثبات سیاسی در کشورهای مختلف منطقه پرداخته شود. بنابراین سوالاتی که در این پژوهش پاسخ داده می‌شوند عبارت هستند از: چگونه گفتمان‌های امنیتی و سلطه‌گرایانه در غرب آسیا خشونت را نهادینه کرده و تداوم آن را مشروعیت می‌بخشند؟ چه رابطه‌ای بین قدرت، گفتمان‌های امنیتی و خشونت در این منطقه وجود دارد؟ و چگونه تحلیل گفتمان فوکویی می‌تواند به فهم ریشه‌های تاریخی و اجتماعی خشونت در غرب آسیا کمک کند؟

ساختار مقاله به این صورت سازمان یافته است که در بخش بعدی مقاله هدف و پرسش تحقیق ارائه شده است. بخش سوم به پیشینه تحقیق و بخش چهارم به چارچوب نظری اختصاص دارد. روش تحقیق در بخش ششم و یافته‌های تحقیق در بخش هفتم ارائه شده است. نتیجه و پیشنهادات نیز موضوع بخش هشتم است.

هدف و پرسش تحقیق

هدف

تحلیل خشونت‌گرایی در غرب آسیا با تأکید بر ارتباط میان گفتمان‌های قدرت و امنیت، به منظور شناسایی زمینه‌ها و عللی که این پدیده را از سایر نقاط جهان متمایز می‌سازد و بررسی تأثیرات آن بر محیط امنیتی منطقه از منظر نظریه قدرت فوکو.

پرسش اصلی پژوهش

چگونه گفتمان‌های قدرت و امنیت در غرب آسیا به بازتولید خشونت‌گرایی کمک می‌کنند و چه عواملی این پدیده را از سایر نقاط جهان متمایز می‌سازد؟

پیشینه تحقیق

مطالعات مرتبط با خشونت به‌ویژه از طریق تحلیل گفتمان فوکویی در سال‌های اخیر توجه قابل توجهی را به خود جلب کرده است زیرا نظریات میشل فوکو درباره قدرت، دانش و ساختارهای اجتماعی چارچوبی انتقادی برای درک این موضوع فراهم می‌کند که چگونه خشونت تنها یک عمل نیست بلکه تعامل پیچیده‌ای از هنجارهای اجتماعی، روایت‌های فرهنگی و شیوه‌های نهادی است. یاداو و سارتیا (۲۰۲۴) خشونت سیاسی در محیط‌های شهری را تحلیل کردند و نشان دادند که چگونه پویایی‌های قدرت و برداشت‌های اجتماعی به خشونت دامن می‌زنند که بازتاب‌دهنده اندیشه‌های فوکو درباره قدرت و گفتمان است (Yadav & Singh, 2024). علاوه بر این، مک‌میلیان (۲۰۲۴) تحلیل گفتمان خشونت را که ترکیبی از تحلیل گفتمان فوکویی و تحلیل انتقادی گفتمان است معرفی کرد تا به بررسی ظلم نظام‌مند و نژادپرستی بپردازد؛ نتایج نشان می‌دهد که چگونه گفتمان‌ها خشونت را عادی‌سازی و مشروعیت‌بخشی می‌کنند (McMillian, 2025). همچنین، پوتیکانو و ساتو (۲۰۲۴) با استفاده از تحلیل فوکویی به بررسی دیدگاه‌های اجتماعی درباره مردان قربانی خشونت در فیلیپین پرداختند و گفتمان‌های غالبی را شناسایی کردند که بر سوژه‌سازی مردانه و عملکردهای مرتبط با خشونت تأثیر می‌گذارند (Poticano & Sasot, 2024). ماز (۲۰۱۸) به تحلیل ارتباط میان خشونت و قدرت پرداخت. روش تحقیق او شامل تلفیق نظریات فلسفی و تحلیل گفتمان است. نتایج تحقیق نشان می‌دهند که خشونت تنها به ابعاد فیزیکی محدود نمی‌شود بلکه به جنبه‌های روانی و اجتماعی نیز مرتبط است که در شرایط قدرت به شکل‌های مختلفی ظهور می‌کند (Maze, 2018). یقماچی (۲۰۱۲) با استفاده از تحلیل گفتمان فوکویی به بررسی حکمرانی خشونت پرداخت. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که خشونت در گفتمان‌های مدرن به طور غیر مستقیم و پنهانی اعمال می‌شود و بسیاری از مظاهر آن در سیاست‌های جهانی و درک عمومی از دموکراسی مستتر است (Yamaguchi, 2012).

بر خلاف مطالعات خارج کشور در ایران بررسی خشونت‌گرایی در غرب آسیا در چارچوب تحلیل گفتمان فوکو نادیده گرفته شده و عمده مطالعات به بررسی چارچوب کلی خشونت پرداخته‌اند؛ به‌عنوان مثال قریشی‌محمدی و همکاران (۱۴۰۰) به بررسی مسئولیت دولت‌ها در مقابله با خشونت و افراط‌گرایی در فقه و اسناد بین‌المللی پرداختند. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که خشونت می‌تواند شامل طیف وسیعی از فعالیت‌ها و رفتارها را در برگیرد. یزدان پناه‌درو (۱۳۹۹) به ریشه‌یابی عوامل ایجاد و رشد گروه‌های افراطی و تروریستی در منطقه غرب آسیا پرداخت. یافته‌های او ضمن

معرفی عوامل زیرساختی دخیل، بر این مطلب تأکید دارد که تا به حال تلاش برنامه‌ریزی شده‌ای برای حل این معضل و دستیابی به صلح جهت ارتقاء امنیت در منطقه انجام شده است. بهادرخانی (۱۳۹۹) تروریسم در مجموعه امنیتی خاورمیانه و پیامدهای آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران ۲۰۰۱-۲۰۱۹ را مورد مطالعه قرار داد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد تروریسم و خشونت در سطح منطقه باعث افزایش تنش‌ها و افزایش توانایی‌های نظامی بازیگران منطقه‌ای جهت مقابله با آن شده است. ملک‌زاده (۱۳۹۵) نیز به بازکاوی عوامل خشونت و تروریسم در جهان پرداخت و بیان کرد که ریشه واقعی خشونت و تروریسم در جهان را باید در ماهیت نظام سرمایه‌داری و لیبرالیستی غرب جستجو کرد.

چارچوب نظری

گذری بر تحلیل گفتمان فوکویی: منشأ و توسعه

صرف نظر از اینکه تحلیل گفتمان فوکویی^۱ (FDA) به‌عنوان یک رویکرد پسا ساختارگرا^۲ یا پسا مدرن^۳ شناخته می‌شود، تحلیل او یک روش ساختارگرایانه است زیرا بر ساخت معنای کنش‌های اجتماعی، اعمال و متون با استفاده از دیدگاه روابط قدرت تمرکز دارد (Khan & MacEachen, 2021: 3). فوکو با ارائه دیدگاهی متمایز از نظریات کلاسیک، خشونت را نه صرفاً یک ابزار سرکوب فیزیکی، بلکه به‌عنوان نیرویی که به شکلی پیچیده درون شبکه‌های قدرت عمل می‌کند، بررسی کرده است. او خشونت را نیرویی بازدارنده می‌داند که توانایی مقاومت و آزادی عمل را کاهش می‌دهد. از این منظر، خشونت، به‌ویژه در شرایط سلطه، به حالتی منجمد و ایستا منجر می‌شود که در آن روابط قدرت از پویایی خود تهی شده و امکان تغییر و مقاومت به شدت محدود می‌شود (Maze, 2018: 122). پژوهشگران استدلال کرده‌اند که ریشه‌های معرفت‌شناختی و خشونت در تحلیل گفتمان فوکویی از ساختارگرایی قدرت نشأت می‌گیرد. پسا ساختارگرایی در دهه ۱۹۶۰ به‌عنوان یک جنبش فکری از فرانسه ظهور کرد و در بستر جنبش‌های اجتماعی و رویدادهای تاریخی در غرب و سایر نقاط جهان، از جمله جنبش دانشجویی مه ۱۹۶۸ در سوربن پاریس، موج دوم فمینیسم، جنگ ویتنام و جنبش حقوق مدنی آمریکا شکل گرفت (Mann, 1994; Norris, 2003; Khan, 2018). بر خلاف اندیشه‌های مدرن عصر روشنگری (مانند

1 - Foucauldian discourse analysis

2 - Poststructuralist

3 - Postmodernist

انسان‌گرایی و عقلانیت غربی)، پسا ساختارگرایان بر این باور هستند که هیچ نقطه مرجع، حقیقت واحد یا واقعیت نهایی وجود ندارد، بلکه همه چیز ذهنی، نسبی و ساخته ذهن انسان است (Agger, 1991). به همین ترتیب، پسا مدرنیسم نیز ضمن ارائه دیدگاه‌های ظریف‌تر، نقدهای اساسی و عمیقی بر افسانه‌ها و توهّمات پیرامون تفکر مدرن، از جمله شیفتگی به روش علمی، اندازه‌گیری و تعمیم‌پذیری در پژوهش‌ها، وارد می‌کند (Smith, 2010).

در ابتدا، فوکو به «تحلیل نظام‌ها»^۱ مانند نظام‌های سلامت، جنسیت و حکمرانی علاقه‌مند بود (Mills, 2003). با این حال، تغییرات اجتماعی-سیاسی اروپا در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تفکر او را از تحلیل فلسفی و روان‌شناختی (قبل از دهه ۱۹۶۰) به تحلیل تاریخی (بعد از دهه ۱۹۶۰) هدایت کرد. در نتیجه، فوکو به تحلیل تولید دانش و گفتمان‌ها علاقه‌مند شد که اکنون به‌عنوان تحلیل باستان‌شناختی فوکویی^۲ شناخته می‌شود. این نوع تحلیل بر پایه تاریخ به بررسی روابط بین بیانیه‌های مختلف، نحوه گروه‌بندی این نظام‌ها و شرایطی که در آنها ظهور می‌کنند، می‌پردازد؛ بنابراین، تحلیل باستان‌شناختی به دنبال توضیح وقایع گذشته نیست، بلکه به شرایط گفتمانی‌ای که این وقایع در آنها رخ داده‌اند، توجه دارد (Khan & MacEachen, 2021).

باستان‌شناسی دانش فوکو برای درک روش تحلیلی بعدی او، یعنی تبارشناسی/شجره‌شناسی^۳، اهمیت دارد. فوکو در این روش، توجه خود را به فرایندهایی معطوف می‌کند که در آنها برخی گزاره‌ها به‌عنوان حقیقت پذیرفته می‌شوند. او به جای بازگویی صرف گذشته، به بررسی «تاریخ حال» می‌پردازد؛ یعنی فرایندهایی که منجر به ساخت وضعیت کنونی شده‌اند. این روش نشان می‌دهد که دانش و حقیقت نتیجه ساز و کارهای قدرت هستند و به طور تصادفی یا ناگهانی شکل نگرفته‌اند. به طور خاص پس از دهه ۱۹۶۰، فوکو توجه خود را به تحلیل ساختار داخلی دانش و گفتمان‌ها از منظر فرایندهای روابط قدرت (قدرت/دانش) و تأثیر آنها بر افراد یا جامعه به طور کلی معطوف کرد. کتاب «تاریخ جنسیت»^۴، ۱۹۷۸ نمونه‌ای بارز از تحلیل تبارشناختی فوکو است که در آن به کارکردهای قدرت و توصیف «تاریخ حال» پرداخته است، از جمله فرایندهای شکل‌گیری حقیقت و شرایطی که برخی گفته‌ها، بیانیه‌ها و دانش خاصی به‌عنوان حقیقت پذیرفته می‌شوند، بر این اساس، فرایند حقیقت‌سازی یک فرایند گفتمانی

1 - Analysis of Systems

2 - Foucauldian archaeological analysis

3 - Genealogy

4 - The History of Sexuality

است که روابط قدرت در آن نهفته است و فرد درگیر ساختن هویت خود می‌شود (Waitt, 2005). در این زمینه، فوکو بر «هستی‌شناسی خود»^۱ تأکید می‌کند که به بررسی شرایطی می‌پردازد که ما به‌عنوان افراد وجود داریم و چه عواملی باعث می‌شوند به شیوه‌ای که هستیم وجود داشته باشیم (Mills, 2003: 25).

این نگاه تحلیلی به خودسازی یک فرایند تاریخی است که از نظر ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی شکل گرفته است. در واقع، فوکو تحلیل تاریخی را با تحلیل روان‌شناختی و فلسفی ترکیب کرد و از باستان‌شناسی به تبارشناسی گذر کرد. او دانش انضباطی را از منظر تاریخی آن بررسی کرد و از این مسیر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی، از رویکرد ساختارگرایی به پسا ساختارگرایی حرکت کرد. با توجه به دیدگاه فوکو چندین روش تحلیل گفتمان مانند تحلیل گفتمان^۲، تحلیل گفتمان انتقادی^۳، تحلیل گفتمان پسا ساختارگرا^۴ و تحلیل گفتمان زبانی^۵ در تحلیل داده‌های تجربی کیفی و متنی به کار رفته است (Cheek, 2004). گراهام^۶ (۲۰۱۱) تحلیل گفتمان فوکویی را از تحلیل گفتمان انتقادی متمایز کرده است: روش اول کمتر بر جنبه‌های خرد (ساختاری/گرامری/زبانی/سمبولیک) که متن را می‌سازند، تمرکز می‌کند و بیشتر بر جنبه‌های کلان (آنچه که توسط خود متن ساخته می‌شود) تأکید دارد. از سه ریشه تحلیل گفتمان مانند ریشه‌های زبانی، نظریه اجتماعی و پسا ساختارگرا، برخی محققان به تحلیل گفتمان فوکویی پسا ساختارگرا علاقه‌مند هستند زیرا سوژه را در زمینه روابط قدرت می‌سازد (Parker, 1992).

برای درک تحلیل گفتمان فوکویی^۷ (FDA)، ضروری است که مشخص شود فوکو چگونه «گفتمان» را تعریف کرده است. او در آثار مختلف خود، از جمله «دیرینه‌شناسی دانش»^۸ (۱۹۷۲) و «ترتیب گفتمان‌ها»^۹ (۱۹۸۱)، تعاریف مختلفی از این واژه ارائه داده است.

-
- 1 - Ontology of Ourselves
 - 2 - Discourse Analysis
 - 3 - Critical Discourse Analysis
 - 4 - Post Structural Discourse Analysis
 - 5 - Linguistic Discourse Analysis
 - 6 - Graham
 - 7 - Foucauldian discourse analysis
 - 8 - The Archaeology of Knowledge
 - 9 - The Order of Discourses

در فصل مربوط به «بیانیه^۱» (۱۹۷۲) که مفهوم مرکزی گفتمان است، فوکو این اصطلاح را برای اشاره به دامنه عمومی تمام بیانیه‌ها به کار برده است. این بیانیه‌ها شامل تمام سخنان و اظهارهایی می‌شود که برای ارائه معنای خاصی ساخته شده‌اند و در جامعه تأثیر دارند. به عبارت دیگر، گفتمان مجموعه‌ای از بیانیه‌های شخصی است که دربرگیرنده تمام سخنان و اظهارهایی است که به نوعی یک گروه را شکل می‌دهند، مانند مسائل مربوط به کودک‌آزاری، مذهب‌گرایی و...؛ همچنین، گفتمان گاهی به‌عنوان یک عمل تنظیم شده تعریف می‌شود، به این معنا که قوانین نانوشته، مقررات فرهنگی و ساختارهای ارزشی خاصی وجود دارند که تولید بیانیه‌ها و سخنان خاص را هدایت می‌کنند (برای مثال، قوانین اجتماعی و فرهنگی درباره روابط جنسی) (Khan & MacEachen, 2021: 5). بنابراین، بر خلاف تصور گفتمان به‌عنوان مجموعه‌ای از بیانیه‌ها با انسجام خاص؛ طبق نظر فوکو (۱۹۸۱)، مجموعه‌ای پیچیده از اعمال است که تلاش می‌کنند بیانیه‌ها و اظهارها را در جریان نگه دارند یا آنها را از دیگر بیانیه‌ها جدا کرده و از جریان حذف کنند. در این فرایند، رابطه‌ای از قدرت نهفته است که در آن گنجاندن یا طرد بیانیه‌ها به‌عنوان یک امر اجتماعی و فرهنگی رخ می‌دهد. گفتمان فوکویی را می‌توان از طریق ایده‌های مکملی همچون قدرت/دانش، مقاومت، نرمال‌سازی و حقیقت/حقیقت عقل سلیم بیشتر تمایز داد. فوکو معتقد است که قدرت در همه جا حضور دارد. بر خلاف دیدگاه‌های سنتی درباره قدرت که آن را به‌عنوان چیزی می‌بینند که مردم برای سرکوب یا کنترل افراد یا مجبور کردن افراد به انجام کاری از آن استفاده می‌کنند (مانند نیروی نظامی)، میشل فوکو (۱۹۷۸) قدرت را به‌عنوان یک رابطه می‌بیند. فوکو اشاره می‌کند که قدرت همچنین تولیدی است؛ به این معنا که قدرت شیوه‌ای را که ما خود و دیگران را در جامعه می‌سازیم، تولید می‌کند. طبق نظر فوکو (۱۹۷۸)، این گونه است که قدرت، شامل هر دو نوع قدرت‌های انضباطی (مثل مدارس، مذهب) و زیست-قدرت^۲ (مثل بدن عضلانی)، «عملیات گفتمانی» یا «دانش گفتمانی» تولید می‌کند که در آن از افراد انتظار می‌رود که به شیوه‌های خاصی رفتار کنند که توسط حقیقت‌های عقل سلیم تقویت شده‌اند. در نتیجه، فرد بر اساس انطباق با هنجارهای مورد انتظار قضاوت می‌شود؛ بنابراین، قدرت چیزی است که از طریق فرایندهای نرمال‌سازی افراد را آن چیزی که هستند، می‌سازد. به طور ساده، قدرت فوکویی همه جا حاضر است، تولیدی است (نه تنها ویرانگر)، در حال گردش و در گفتمان‌ها تجسم یافته و به طور اجماعی است نه تحمیلی.

1 - Statement

2 - Bio-power

طبق نظر فوکو (۱۹۷۸) چون قدرت رابطه‌ای است، مقاومت جزء جدایی‌ناپذیر روابط قدرت و با آن هم‌پوشانی دارد. از آنجا که قدرت منتشر شونده است، فوکو نشان می‌دهد که مقاومت در برابر قدرت باید در سراسر سیستم‌های اجتماعی منتشر شود و در زندگی روزمره گنجانده شود. هم قدرت سلطه و هم قدرت مقاومت «تکه‌تکه و ناسازگار هستند و هرکدام همیشه عناصری از دیگری دارند» (Raby, 2005: 25)؛ بنابراین، مقاومت مربوط به مبارزات و خشونت محلی است که به چالش کشیدن نهادها و نرمال‌سازی‌ها می‌پردازد، نه حملات انقلابی به دولت؛ بنابراین، در جوامع مدرن، خودنظارتی و خودتنظیمی به جای قدرت، مکانیزم کنترل اجتماعی هستند.

ارتباط تحلیل گفتمان فوکویی با خشونت و روابط قدرت در غرب آسیا

تحلیل گفتمان فوکویی از ابزارهای مفهومی چون تحلیل باستان‌شناختی و تبارشناختی بهره می‌گیرد. تحلیل باستان‌شناختی به بررسی بسترهای گفتمانی وقوع رویدادها می‌پردازد و توجهی به تبیین علی آنها ندارد. در مقابل، تحلیل تبارشناختی به «تاریخ حال» تمرکز می‌کند و ساز و کارهایی را که منجر به تثبیت ساختارهای کنونی قدرت و دانش شده‌اند، مورد بررسی قرار می‌دهد. این ابزارها به شناسایی روابط پیچیده قدرت/دانش و نحوه مشروعیت‌بخشی به خشونت در بسترهای مختلف کمک می‌کنند. در غرب آسیا، گفتمان‌های امنیتی مسلط با بازنمایی تهدیدها، خشونت را به بخشی از سیاست‌های دولتی تبدیل کرده‌اند. این گفتمان‌ها با مشروعیت‌بخشی به سرکوب و کنترل، خشونت را ابزاری ضروری برای حفظ ثبات معرفی می‌کنند. برای مثال، در سوریه، عراق و یمن، گفتمان‌های امنیتی خشونت علیه مخالفان را توجیه کرده و آن را در ساختارهای نهادی تثبیت کرده‌اند. در این زمینه، خشونت در کشورهای مختلف غرب آسیا به شکل‌های گوناگون ظهور کرده است. در سوریه، جنگ داخلی که از سال ۲۰۱۱ آغاز شد، با حمایت‌های خارجی و دخالت‌های نظامی متعدد، به جنگی خونین تبدیل شده است. در عراق، جنگ داخلی و ظهور گروه‌های تروریستی مانند داعش، به گسترش خشونت منجر شد. داعش از خشونت به عنوان ابزاری برای ترویج ایدئولوژی خود و ایجاد ترس در جوامع مختلف استفاده کرد. در یمن، جنگ داخلی میان ائتلاف سعودی و نیروهای حوثی منجر به بحران انسانی شدید و استفاده گسترده از خشونت علیه غیر نظامیان شد. جنگ‌ها، بمباران‌ها و محاصره‌ها باعث افزایش مرگ و میر و آوارگی میلیون‌ها نفر شده است.

در لبنان، اگرچه نسبت به سایر کشورهای منطقه درگیری‌های نظامی کمتر به چشم می‌آید، اما بحران‌های سیاسی و اقتصادی که بر پایه قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی شکل گرفته‌اند، به خشونت‌های اجتماعی

و اعتراضات مردمی منجر شده است. در بحرین، سرکوب معترضان در سال ۲۰۱۱ توسط نیروهای دولتی، تحت پشتیبانی عربستان سعودی، نمونه‌ای از خشونت علیه مخالفان سیاسی است که در چارچوب گفتمان امنیتی و حفظ سلطه مطرح شده است.

در مقابل، کشورهای دیگری همچون امارات و قطر که از حکمرانی نسبتاً پایدار و ثبات سیاسی بیشتری برخوردار هستند، خشونت را در سطح پایین‌تری تجربه کرده‌اند. در این کشورها، در حالی که کنترل‌های امنیتی و نظارتی برای حفظ ثبات برقرار است، خشونت به طور عمده در قالب‌های محدودتری مانند سرکوب معترضان و کنترل شدید رسانه‌ها بروز می‌کند. در امارات، اعتراضات مردمی و سرکوب آنها در چارچوب گفتمان‌های امنیتی مطرح می‌شود، به‌ویژه زمانی که کشور با تهدیداتی از سوی گروه‌های تروریستی یا حوادث داخلی مواجه می‌شود. در قطر، اگرچه خشونت‌های سیاسی به صورت فیزیکی کم‌تر مشاهده می‌شود، اما تحت نظارت شدید دولت، استفاده از خشونت‌های نرم‌افزاری از طریق سیاست‌های کنترل اطلاعات و اعمال فشار بر مخالفان سیاسی و رسانه‌ها صورت می‌گیرد.

در عربستان سعودی، سرکوب معترضان، به‌ویژه در جریان تظاهرات ۲۰۱۱ و همچنین برخورد با مخالفان سیاسی داخلی و بیرونی، خشونت را به ابزاری برای تقویت ساختار سلطنتی تبدیل کرده است. در ترکیه نیز، برخورد با گروه‌هایی مانند حزب کارگران کردستان (PKK) و سرکوب اعتراضات داخلی به‌ویژه در سال‌های اخیر، خشونت‌های وسیعی را در پی داشته است.

این پژوهش با تکیه بر تحلیل گفتمان فوکویی، نشان می‌دهد که چگونه گفتمان‌های قدرت در غرب آسیا از طریق نهادهای سازی خشونت و سرکوب، روابط سلطه را تقویت کرده و امکان تغییر و مقاومت را کاهش داده‌اند. فوکو در تحلیل‌های خود به نقش گفتمان‌ها در تولید و تثبیت قدرت اشاره دارد و می‌گوید که خشونت در بسیاری از جوامع به ابزاری برای حفظ قدرت تبدیل می‌شود. در این تحقیق، تحلیل‌های فوکویی می‌تواند درک عمیق‌تری از شرایط موجود در غرب آسیا ارائه دهد چرا که خشونت در این منطقه، نه تنها به‌عنوان یک عمل فیزیکی بلکه به‌عنوان ابزاری برای ساختن و تثبیت گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی به کار گرفته می‌شود. چنین نگاهی به خشونت، به‌عنوان بخشی از فرایندهای تولید دانش و قدرت، می‌تواند راه‌حلی مؤثرتر برای کاهش تعارضات و افزایش ثبات در این منطقه پیچیده ارائه دهد.

روش تحقیق

این پژوهش از یک روش تحقیق ترکیبی استفاده می‌کند که شامل رویکردهای کیفی و کمی (تحلیلی-توصیفی) است. در بخش کیفی، از تحلیل گفتمان فوکویی (FDA) به منظور مطالعه روابط قدرت و گفتمان‌هایی که خشونت را در منطقه غرب آسیا بازتولید می‌کنند، استفاده شده است. تحلیل گفتمان فوکویی در این پژوهش از دو ابزار کلیدی تحلیل باستان‌شناختی و تبارشناختی بهره می‌برد. تحلیل باستان‌شناختی به شناسایی بسترهای گفتمانی و تاریخی که باعث شکل‌گیری گفتمان‌های خشونت‌آمیز و امنیتی می‌شود، پرداخته و نحوه ظهور و تحول این گفتمان‌ها را در طول زمان بررسی می‌کند. این تحلیل به‌ویژه به گفتمان‌های امنیتی مسلط در کشورهای غرب آسیا توجه دارد که تهدیداتی مانند تروریسم، جنگ داخلی و تهدیدات خارجی را به‌عنوان دلایلی برای توجیه خشونت و سرکوب معرفی می‌کنند. در مقابل، تحلیل تبارشناختی به مطالعه ساز و کارهای تاریخی و اجتماعی‌ای می‌پردازد که منجر به تثبیت روابط قدرت و خشونت در کشورهای مختلف غرب آسیا شده‌اند. این تحلیل به‌ویژه بر این نکته تأکید دارد که چگونه گفتمان‌های امنیتی در این منطقه، با مشروعیت‌بخشی به خشونت، آن را به ابزاری برای حفظ سلطه و امنیت در کشورهای مختلف تبدیل کرده‌اند.

برای گردآوری داده‌های کمی، از داده‌های آماری مربوط به تعارضات داخلی، خشونت و شاخص‌های حکمرانی در کشورهای مختلف غرب آسیا استفاده شده است. این داده‌ها از منابع معتبر بین‌المللی مانند شاخص‌های ICRG¹ و بانک جهانی استخراج شده‌اند. این داده‌ها شامل اطلاعاتی درباره سطح خشونت، سرکوب، ناآرامی‌های داخلی و وضعیت حکمرانی در کشورهای مختلف این منطقه هستند. به‌ویژه، این داده‌ها برای مقایسه روندها و شاخص‌های حکمرانی در کشورهای با سطح بالای خشونت (مانند سوریه و یمن) و کشورهای با حکمرانی پایدارتر (مانند امارات و قطر) مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در مرحله بعد، این داده‌های کمی به طور تحلیلی با یافته‌های کیفی حاصل از تحلیل گفتمان ترکیب شده‌اند. برای این منظور، گفتمان‌های امنیتی مسلط در کشورهای مختلف غرب آسیا با داده‌های مربوط به تعارضات داخلی و شاخص‌های حکمرانی ترکیب شده‌اند تا ارتباط میان گفتمان‌های قدرت و میزان خشونت در این کشورهای خاص به طور دقیق‌تری تحلیل شود. این ترکیب رویکردهای کیفی و کمی امکان تحلیل عمیق‌تری از علل و پیامدهای خشونت در چارچوب روابط قدرت فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که

چگونه گفتمان‌های مسلط، از جمله گفتمان‌های امنیتی، می‌توانند به تقویت سلطه و تداوم خشونت در این منطقه کمک کنند. این تلفیق روش‌شناختی این امکان را می‌دهد که با استفاده از تحلیل‌های گفتمانی و داده‌های آماری، ارتباط میان گفتمان‌های قدرت و خشونت در کشورهای مختلف غرب آسیا شفاف‌تر مشخص شود.

یافته‌های پژوهش

فوکو، خشونت و تبارشناسی

برای بسیاری از فیلسوفان، دشواری در پذیرش موضع فوکو به دلیل رویکرد او نسبت به احکام هنجاری است. فوکو این احکام را به طور عمدی به تعلیق در می‌آورد و از طرح ادعاهای هنجاری اجتناب می‌کند. این اجتناب به این دلیل است که او باور دارد که چنین ادعاهایی می‌توانند تحلیل‌های تبارشناختی او را تضعیف کنند. برای فوکو، تنها زمانی که مبانی هنجاری جهانی و اهداف از پیش تعیین شده کنار گذاشته شوند، می‌توان تبارشناسی توصیفی و غیر قضاوتی را به طور مؤثر به کار برد (Maze, 2018: 135).

فوکو معتقد بود که تاریخ باید از این باور که هر چیز در حال حاضر بر اساس نیازها و ضرورت‌های تغییرناپذیر شکل گرفته است عبور کند و در عوض باید به شناخت «رویدادهای گم شده و بدون نشانه‌ها» پرداخته شود (Foucault, 1971). او به این ترتیب می‌خواست نشان دهد که شرایط خاص قدرت در غیر منتظره‌ترین مکان‌ها شکل می‌گیرد، جایی که ما معمولاً آن را بی‌تاریخ می‌دانیم، مانند احساسات، عشق، وجدان و غرایز. این رویکرد او به سیاست، مخالف دیدگاه‌های فیلسوفانی مانند آرنست^۱ است که تلاش می‌کند میان عرصه عمومی و خصوصی تمایز قائل شود؛ فوکو در واقع خواسته است تا نشان دهد که قدرت حتی در ویژگی‌های پیش پا افتاده و روابط نادیده گرفته شده پنهان است که اغلب در تحلیل‌های سیاسی نادیده گرفته می‌شود.

فوکو از تبارشناسی برای بازسازی مسیرهای شکل‌گیری شرایط قدرت استفاده می‌کند و این رویکرد بیشتر به شناسایی تمرکزهای خاص قدرت می‌پردازد. او تأکید می‌کند که تحلیل باید به جای ساختن یک نظریه کلی از قدرت، به مطالعه و تفحص در رابطه‌های خاص قدرت بپردازد و ببیند که این روابط چگونه در زمان و مکان‌های مختلف شکل می‌گیرند. در این چارچوب، به‌ویژه مفاهیمی همچون

جنسیت، نژاد، یا دولت به عنوان نظام‌هایی که روابط قدرت از طریق آنها بازتولید می‌شوند، مورد بررسی قرار می‌گیرند. فوکو در تحلیل‌های خود، نظام‌ها را به عنوان مکانیسم‌هایی می‌بیند که از طریق آنها روابط قدرت باز تولید می‌شوند و به تغییر بیشترین مقاومت را دارند؛ او معتقد است که باید به جای نظریه‌پردازی عمومی درباره قدرت، بر دستگاه‌های خاصی که در آنها قدرت اعمال می‌شود، متمرکز شد. برای مثال، تحلیل دستگاه جنسیت به طور خاص نشان می‌دهد که چگونه مفاهیم و هنجارهای جنسیتی در گذر زمان به وجود آمده‌اند و چگونه آنها در نهایت به بخشی از گفتمان اجتماعی تبدیل شده‌اند. فوکو همچنین بر این باور بود که تحلیل قدرت باید از سطح نظری فراتر رود و به طور عملی روابط خاص قدرت و خشونت را که در بسترهای تاریخی خاص شکل می‌گیرند، آشکار سازد. او هشدار می‌دهد که سلطه تنها زمانی به وجود می‌آید که روابط قدرت از تحرک و انعطاف‌پذیری خود باز بمانند و در یک وضعیت مسدود شده قرار گیرند. در چنین وضعیتی، خشونت به طور قابل توجهی شدت می‌گیرد و توانایی مقاومت محدود می‌شود (Taylor, 2014: 15).

به عبارت دیگر، تحلیل خشونت از منظر فوکو فراتر از دیدگاه‌های سنتی است که خشونت را تنها به عنوان عمل فیزیکی می‌بینند بلکه خشونت به عنوان یک پدیده رابطه‌ای و استراتژیک که می‌تواند هم تولیدکننده و هم پیشگیرانه باشد، در نظر گرفته می‌شود. در این تحلیل، تغییرات و تحولات تاریخی که در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایجاد می‌شود، می‌تواند نشان‌دهنده نحوه اعمال خشونت و قدرت در جوامع مختلف باشد. این رویکرد به‌ویژه در تحلیل‌های فوکو درباره نژادپرستی و سیستم‌های تبعیضی برجسته است؛ بنابراین، تبارشناسی در اندیشه فوکو به عنوان ابزاری برای آشکار ساختن شرایط تاریخی و ساختارهای سیاسی به کار می‌رود که خشونت و سلطه را در جوامع مختلف تولید و بازتولید می‌کنند. در این رویکرد، خشونت نه به عنوان عمل فیزیکی، بلکه به عنوان پدیده‌ای که در نظام‌های مختلف قدرت پنهان است، بررسی می‌شود. فوکو در تحلیل خود از قدرت، خشونت را به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از این روابط می‌بیند و تأکید می‌کند که خشونت نه تنها به عنوان ابزاری برای تحمیل اراده، بلکه به عنوان ساختاری استراتژیک در روابط قدرت مطرح می‌شود. در این راستا، خشونت از دیدگاه فوکو نه تنها چیزی است که از بیرون تحمیل می‌شود، بلکه به عنوان بخشی از فرایندهای درونی قدرت و تغییرات اجتماعی عمل می‌کند. در واقع، خشونت به عنوان پدیده‌ای رابطه‌ای و هم‌راستا با تحولات قدرت ظهور می‌کند و نمی‌توان آن را به یک پدیده ساده و یکنواخت تقلیل داد (Maze, 2018: 137).

در تبارشناسی‌های فوکویی، خشونت نه تنها در اشکال فیزیکی بلکه در زمینه‌های ساختاری و فرهنگی نیز به کار گرفته می‌شود. برای مثال، خشونت ممکن است در نهادها و هنجارهای اجتماعی خود را بروز دهد، مانند سیستم‌های آموزشی یا معیارهای جنسی که به طور ضمنی بر بدن‌ها و رفتارها اعمال می‌شود. این اشکال از خشونت معمولاً نادیده گرفته می‌شوند، در حالی که در واقع در سطحی عمیق‌تر، تغییرات اجتماعی و سیاسی را رقم می‌زنند. در این تحلیل، خشونت از یک سو به‌عنوان ابزاری برای حفظ و بازتولید روابط قدرت عمل می‌کند و از سوی دیگر، به‌عنوان یک ابزار مقاومت نیز ظهور می‌یابد. فوکو تأکید می‌کند که در هر رابطه قدرت، امکان مقاومت وجود دارد. هرچند ممکن است که در ابتدا قدرت به صورت مسدودکننده و سلطه‌آمیز ظاهر شود، اما همیشه جایی برای تغییر و فراتر رفتن از آن وجود دارد؛ بنابراین، خشونت در این رویکرد نه تنها برای انقیاد بلکه برای تغییر نیز به کار می‌رود. نکته مهم دیگر این است که خشونت در بسیاری از موارد نه به‌عنوان یک عمل فردی یا تصادفی، بلکه به‌عنوان بخشی از یک ساختار پیچیده و در هم تنیده از نظام‌ها و مکانیسم‌های قدرت عمل می‌کند. سیستم‌ها در این معنا، نه تنها محدود به نهادهای دولتی یا نظامی هستند، بلکه شامل مجموعه‌ای از ساختارهای اجتماعی و فرهنگی می‌شوند که در آنها خشونت به طور طبیعی و سیستماتیک بازتولید می‌شود.

به این ترتیب، تبارشناسی فوکویی کمک می‌کند تا نحوه عملکرد خشونت در روابط قدرت در سطوح مختلف و در شرایط تاریخی خاص تحلیل شود. به جای آنکه خشونت فقط به‌عنوان عمل فیزیکی یا زورمدارانه مشاهده شود. خشونت در این چارچوب به‌عنوان یک پدیده استراتژیک و رابطه‌ای در نظر گرفته می‌شود که همیشه امکان تغییر آن وجود دارد، حتی اگر در برخی شرایط به طور موقت سلطه و محدودیت‌هایی ایجاد کند. این فهم از خشونت و قدرت کمک می‌کند افراد بیاموزند که چگونه می‌توانند درک بهتری از روابط سلطه‌گرانه داشته باشند و از طریق تحلیل تاریخی و تبارشناسی، فرصت‌هایی برای مقاومت و تغییر فراهم آورند.

چهار بعد قدرت و تأثیر آن بر ایجاد خشونت در غرب آسیا

برتراند راسل معتقد است: «مفهوم بنیادی در علوم اجتماعی قدرت است، به همان معنایی که انرژی مفهوم بنیادی در فیزیک است» (Russell, 1938: 10). در سطح عمومی‌تر، قدرت همان انرژی است یا ظرفیت عمل که برای عاملیت اساسی است. زمانی که یک عامل تفاوتی در دنیای اجتماعی ایجاد می‌کند، او قدرت دارد. در گفتار روزمره، تمایلی وجود دارد که قدرت به صورت منفی و هنجاری مفهومی‌سازی

شود. با این حال، از منظر علوم اجتماعی، دنیایی بدون قدرت، دنیایی بدون عاملیت برای انجام کارها خواهد بود.

بر اساس نظر آلن، باید بین قدرت-برای^۱، قدرت-بر^۲ و قدرت-با^۳ تمایز قائل شد (Allen, 1998: 21-41). قدرت-برای ظرفیت عمل یا «توانایی» انجام کاری است (Morris, 2002: 81-84). قدرت-بر به موقعیت‌هایی اشاره دارد که در آن A باعث می‌شود B کاری را انجام دهد که B در غیر این صورت آن را انجام نمی‌داد. قدرت-بر اغلب تسلط‌آمیز است، اما لزوماً چنین نیست. قدرت-بر زیرمجموعه‌ای از قدرت-برای است، زیرا قدرت-بر ظرفیت برای عمل را پیش نیاز می‌گیرد. قدرت-با به همکاری وسیع‌تر بین بازیگران اشاره دارد که باعث تسهیل قدرت-برای مشترک می‌شود (Haugaard, 2021: 153). لوکس^۴ (۱۹۷۴) قدرت را به سه بعد تقسیم کرد، اما تحت تأثیر فوکو^۵ (۱۹۸۲) و دیژزر^۶ (۱۹۹۲)، هاگارد^۷ (۲۰۲۰) استدلال کرده است که قدرت چهار بعد دارد. این چهار بعد به طور هم‌زمان وجود دارند، اما می‌توان آنها را به طور جداگانه برای تحلیل مورد بررسی قرار داد. این ابعاد به چهار جنبه از تعامل اجتماعی اشاره دارند: بعد اول مربوط به جنبه تعامل عاملیت-انرژی^۸ است، بعد دوم به مؤلفه‌های ساختاری^۹، بعد سوم به عنصر معرفتی^{۱۰} و بعد چهارم به عناصر هستی‌شناختی^{۱۱} موضوعات اجتماعی مربوط می‌شود.

بعد اول قدرت، به اصول و مبانی عاملیت مربوط است. همان‌طور که دال^{۱۲} (۱۹۵۷) بیان کرده است، باید بین اعمال قدرت و منابع قدرت تمایز قائل شد. اعمال قدرت زمانی اتفاق می‌افتد که عامل‌ها تفاوتی ایجاد کنند. منابع، قدرت بالقوه‌ای هستند که از طریق اعمال قدرت فعال می‌شوند. با این حال، استثنایی بر تمایز روشن بین منابع و اعمال قدرت وجود دارد. زمانی که افراد کم قدرت از منابع قدرت

1 - Power-To

2 - Power-Over

3 - Power-With

4 - Steven Lukes

5 - Foucault

6 - Digeser

7 - Haugaard

8 - Agency-Energy

9 - Structural Components

10 - Epistemic Element

11 - Social Ontological Elements

12 - Dahl

افراد قدرتمند آگاه می‌شوند، ممکن است طبق انتظارات قدرتمندترها عمل کنند، بدون اینکه نیاز به اقدام مستقیم از سوی آنها باشد (Dowding, 2003)؛ بنابراین، افراد کم قدرت به منابع پاسخ می‌دهند بدون اینکه اعمال قدرتی در کار باشد. در زندگی روزمره، سه منبع قدرت مهم عبارت هستند از: خشونت و اجبار، اقتدار و منابع مادی و اقتصادی. این منابع به طور نظری به عنوان انواع ایدئال قابل تفکیک هستند، اما مانند بیشتر مفاهیم جامعه‌شناختی، در واقعیت به صورت ترکیبی وجود دارند. آرنست معتقد است «کافی نیست که بگوییم قدرت و خشونت یکی نیستند. قدرت و خشونت ضد هم هستند» (Arendt, 1970: 59)، که این تعریف نقدهایی از طرف برین^۱ (۲۰۰۷) داشته است، اما از سوی نظریه‌پردازانی مانند پارسونز^۲ (۱۹۶۳) و فوکو^۳ (۱۹۸۲) نیز پشتیبانی شده است. هاگارد این تضاد تفاوت میان خشونت و اقتدار را برجسته می‌کند (Haugaard, 2018: 1-29).

در شکل خالص خود، خشونت یک اقدام فیزیکی علیه بدن دیگری است که به عنوان یک شیء فیزیکی و غیر شناختی تلقی می‌شود. زمانی که دیگری تیر می‌خورد یا به زور مجبور به انجام کاری می‌شود، عاملیت اجتماعی افراد کم قدرت نادیده گرفته می‌شود. با این حال، استفاده رایج‌تر از خشونت تهدید برای تضمین تبعیت است که همان اجبار است. از آنجا که اجبار فرض می‌کند که ارتباطات تعاملی وجود دارد، این امر از نظر وبر (۱۹۷۸) اجتماعی است، در حالی که خشونت بدون واسطه چنین نیست. اعمال قدرت مبتنی بر اجبار با تعریف وبر هم‌خوانی دارد: «قدرت احتمال آن است که یک عامل در یک رابطه اجتماعی در موقعیتی قرار گیرد که خواسته‌های خود را علی‌رغم مقاومت انجام دهد...» (Weber, 1978: 53). همان‌طور که پارسونز (۱۹۶۳) استدلال کرده، اجبار مشابه پول اولیه مانند طلا است نسبت به اقتصاد. اجبار یک منبع پشتیبان نهایی است، با این حال، یک سیستم سیاسی مبتنی بر اجبار ناپایدار است. لحظه‌ای که افراد کم قدرت قدرت خشونت کافی برای سرنگونی دولت اجبارگر داشته باشند، تمام دلایل برای انجام این کار را دارند. اجبار مقاومت به وجود می‌آورد و در نهایت می‌تواند منجر به انقلاب شود. خشونت و اجبار منابعی با دامنه وسیع هستند. خشونت می‌تواند هر کسی را نابود کند و اجبار می‌تواند برای تسلط بر هر نوعی از سلطه از جمله تجاوز، غارت، فرمانبرداری مطیعانه و غیره استفاده شود. خشونت و اجبار انعطاف‌پذیرترین و قابل تبدیل‌ترین منابع قدرت هستند،

1 - Breen

2 - Parsons

3 - Foucault

به همين دليل اغلب توسط رژيم‌هاي ديکتاتوري ترجيح داده مي‌شوند و براي برده‌داري ايده‌آل هستند (Haugaard, 2021: 154).

زمانی که باکراخ و باراتز^۱ (۱۹۶۲) بعد دوم (که اکنون به آن بعد قدرت گفته می‌شود) را توسعه دادند، به جنبه ساختاری قدرت توجه کردند. ساختارهای اجتماعی برخی تصمیمات خاص را از پیش بردن منع می‌کنند: برخی مسائل به طور سازمان یافته وارد سیاست می‌شوند، در حالی که برخی دیگر از آن خارج می‌شوند. باکراخ و باراتز می‌خواستند به این نکته اشاره کنند که آنچه از یک دستور کار خارج می‌شود، اغلب به اندازه آنچه که وارد می‌شود، اهمیت دارد. در تعریف آنها جنبه‌های ساختاری بیشتر گسترش یافته‌اند، از جمله جنبه‌های فعال‌سازی ساختار و پدیده تعارض بر سر ساختارهای اجتماعی. باکراخ و باراتز (۱۹۶۲) نشان می‌دهند که محدودیت‌های ساختاری، اگرچه گاه منفی تلقی می‌شوند، می‌توانند توانمندساز باشند. گیدنز نیز ساختارهای اجتماعی را هم‌زمان فعال‌کننده و محدودکننده می‌داند و تأکید می‌کند که این ساختارها از طریق تأیید و بازتولید مداوم توسط جامعه حفظ می‌شوند (Giddens, 1984). محدودیت‌های ساختاری در جوامع دموکراتیک می‌توانند به گروه‌های کم قدرت امکان عمل بیشتری بدهند و به مشروعیت سیستم کمک کنند. با این حال، این مشروعیت نیازمند تأیید اجتماعی است و در صورت عدم تأیید، ضد ساختاریابی می‌تواند ساختارها را به چالش بکشد (Haugaard, 2021: 160).

در مورد ساختارهای اجتماعی، دو نوع تعارض رخ می‌دهد. نوع اول، تعارضاتی هستند که به صورت روتین ساختارهای اجتماعی را بازتولید می‌کنند و به عنوان تعارضات قدرت ساختاری یک بعدی شناخته می‌شوند. فرایندهای دموکراتیک و مذاکرات میان کارفرمایان و اتحادیه‌های کارگری نمونه‌هایی از این تعارضات ساختاری هستند. این تعارضات نسبتاً سطحی هستند زیرا در مورد بازتولید ساختارهای اجتماعی توافقی زیربنایی وجود دارد. در مقابل، در تعارضات دو بعدی که بر سر ساختارها رخ می‌دهد، قواعد تعامل مورد مناقشه قرار می‌گیرند زیرا ساختارهای اجتماعی که تعامل منظم را پشتیبانی می‌کنند، محل اختلاف هستند. در این نوع تعارض، اعمال ساختارسازی با ضد ساختارسازی توسط دیگرانی که در این زمینه مرتبط هستند مواجه می‌شوند. تعارضات دو بعدی بر سر ساختارها از نظر کیفی با تعارضات یک بعدی تفاوت هستند (Haugaard, 2021: 160). در تعارضات یک بعدی، کنشگران

اجتماعی ممکن است درباره اهدافی مانند اینکه چه کسی باید کشور را اداره کند یا چه چیزی دستمزد عادلانه محسوب می‌شود اختلاف نظر داشته باشند، اما به طور بنیادین درباره نظم منطقی امور توافق دارند. آنها می‌پذیرند که مخالفان آنها از اقتدار لازم برای اظهارنظر برخوردار هستند و در نتیجه با آنها درگیر می‌شوند. ساختارهای دموکراتیک بر این ایده استوار هستند که کسانی که بخشی از فرایند دموکراتیک هستند «دیگرانی منطقی» محسوب می‌شوند و به همین دلیل دموکراسی آزادی بیان را پیش‌فرض می‌گیرد. در مقابل، در تعارضات بر سر ساختار، اختلاف بنیادینی درباره نظام اجتماعی وجود دارد و اغلب اقتدار دیگران به عنوان غیر منطقی تلقی می‌شود. این نوع قدرت/تعارض در غرب آسیا، به ویژه در دهه‌های اخیر، از موضوعات مهم جهانی است. این منطقه به دلیل تعارضات پیچیده‌ای چون جنگ‌های داخلی، رقابت‌های قومی و مذهبی و تأثیر قدرت‌های بین‌المللی، با بحران‌های امنیتی مداوم روبه‌رو است. برای تأییدی بر این ادعا در نمودار (۱) میانگین شاخص تعارضات داخلی، منتشر شده توسط راهنمای بین‌المللی ریسک کشوری^۱ (ICRG) در دوره زمانی ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۱ ارائه شده است. این شاخص مقیاس ۰ تا ۱۲ دارد و به ارزیابی سطح تعارضات داخلی و ثبات هر کشور می‌پردازد، به طوری که مقادیر نزدیک به ۱۲ نشان‌دهنده بیشترین ثبات و کمترین تعارضات داخلی و مقادیر نزدیک به ۰ بیانگر بیشترین میزان تعارضات داخلی و ناپایداری است. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که در میان کشورهای غرب آسیا، کشورهایی مانند امارات متحده عربی، قطر، عمان و کویت با شاخص‌های بالاتر از ۹ بالاترین سطح ثبات داخلی را داشته و در برابر تعارضات داخلی مقاوم‌تر بوده‌اند. در مقابل، یمن، عراق و لبنان که شاخص‌هایی کمتر از ۷ دارند، سطوح بالاتری از تعارضات داخلی و ناپایداری را تجربه کرده‌اند. سایر کشورها از جمله بحرین، ایران و ترکیه با شاخص‌های بین ۷ تا ۹، وضعیت نسبتاً پایداری داشته‌اند، اما همچنان با چالش‌هایی در زمینه تعارضات داخلی مواجه بوده‌اند. این داده‌ها بیانگر آن است که منطقه غرب آسیا به طور کلی دارای تنوع بالایی در سطح ثبات داخلی است، به طوری که کشورهایی با شاخص‌های بالاتر توانسته‌اند وضعیت پایداری خود را حفظ کنند و از ناپایداری‌های گسترده‌تر منطقه تا حدودی مصون بمانند.

نمودار ۱- شاخص تعارضات داخلی کشورهای منتخب غرب آسیا



یافته‌های محقق (بر اساس ICRG)

در مورد این بعد قدرت فوکو بیان کرد، بیانیه‌های پزشکی نمی‌توانند از هر کسی صادر شوند؛ این گونه بیانیه‌ها از پزشکان صادر می‌شوند که دارای اقتدار لازم برای صحبت در این حوزه هستند؛ به این معنی که حق سخن گفتن و شنیده شدن به دو جنبه از کنش گفتاری مربوط می‌شود. اول، این حق به اقتدار گوینده مربوط است (Foucault, 1989: 51). این موضوع نه تنها به حوزه‌های تخصصی دانش با نمایندگان نهادی‌شان مربوط می‌شود، بلکه در تعاملات روزمره نیز نقش دارد، جایی که جهان به «افراد منطقی» و «افراد غیر منطقی» تقسیم می‌شود. «افراد منطقی» افرادی هستند که با آنها باید تعامل داشت، حتی اگر اشتباه کنند یا منافع متفاوتی داشته باشند. در مقابل، «افراد غیر منطقی» افرادی هستند که نظراتشان می‌تواند نادیده گرفته شود، زیرا به سادگی «بیش از حد غیر منطقی» تلقی می‌شوند. در مورد دموکراسی، منطقی تلقی نمی‌شود که نتایج یک انتخابات پذیرفته نشود. در حالی که اعتراض عمومی منطقی است، فراتر رفتن از این حد و تلاش برای اشغال ساختمان‌های پارلمانی یا دولتی خارج از شرایط «منطقی» قرار می‌گیرد.

بعد سوم قدرت در نظریه لوکاس^۱ (۱۹۷۴) ابتدا به حالتی اشاره داشت که بازیگران از منافع واقعی خود بی‌اطلاع باشند، مفهومی که مارکسیست‌ها آن را «آگاهی کاذب» می‌نامند؛ اما در نسخه دوم، لوکاس از

ایده منافع واقعی فاصله می‌گیرد و آن را زیر سؤال می‌برد. در نظریه‌پردازی جدید، این بعد شامل ترکیب دیدگاه قدرت/دانش فوکو با سازه‌گرایی اجتماعی تحت تأثیر گیدنز و بوردیو است. این نظریه به پنج جنبه کلیدی می‌پردازد: دانش عملی، نگرش طبیعی، تمایز منطقی و غیر منطقی، شیء‌انگاری و تقابل حقیقت و درستی. این رویکرد نشان می‌دهد که قدرت چگونه از طریق ساز و کارهای اجتماعی و ساختارهای دانشی بازتولید می‌شود و فراتر از آگاهی یا منافع فردی عمل می‌کند. بعد چهارم قدرت به ساخت اجتماعی سوژه‌ها با پیش‌زمینه‌های خاص اشاره دارد. همان‌طور که اریکسون^۱ (۱۹۹۵) اشاره می‌کند، هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند شخصیت‌های زیادی را که به صورت دلخواه رفتار می‌کنند، تحمل کند. هر جامعه‌ای به‌عنوان یک نظم پیچیده از همبستگی‌ها نیازمند نوعی انطباق در پیش‌زمینه‌های رفتاری سوژه‌هاست. این فرایند می‌تواند به صورت عامدانه از طریق آموزش و نظارت، همان‌طور که فوکو^۲ (۱۹۷۹) توضیح می‌دهد، یا به صورت ظریف‌تر از طریق رقابت برای جایگاه اجتماعی، به گونه‌ای که الیاس^۳ (۱۹۹۵) و بوردیو^۴ (۱۹۸۹) تحلیل کرده‌اند، انجام شود.

شرح فوکو (۱۹۷۹) از ساخت سوژه‌ها از طریق انضباط، با نظریه الیاس هم‌راستا و به خوبی با روایت گلنر (۲۰۰۸) از ملی‌گرایی ترکیب می‌شود. اساساً از قرن نوزدهم به بعد، دولت نه تنها انحصار خشونت و مالیات را به دست گرفت، بلکه آموزش را نیز بر عهده گرفت (Gellner, 2008). در نتیجه، اجتماعی شدن روزمره از وابستگی‌های به خانه به آموزش نهادی منتقل شد. این شامل اجتماعی شدن در یک فرهنگ مشترک بود که از طریق ملی‌گرایی مقدس شد (قدرت سه بعدی). به طور هم‌زمان، تحصیل شامل درونی‌سازی گسترده خودمهارسازی از نظر حرکات بدنی و توجه به جزئیات بود، همان‌طور که فوکو (۱۹۷۹) مستند کرده است. به‌علاوه، چون در جامعه مدرن برتری استحقاق‌گرایی^۵ به جای امتیازهای ارثی به‌عنوان منابع پیشرفت ارزش قائل است، سوژه‌های اجتماعی برای کسب مدارک آموزشی رقابت می‌کنند؛ بنابراین، انضباط خارجی آشکار از طریق رقابت برای پیشرفت اجتماعی در درون سیستم تقویت می‌شود؛ بنابراین، آنچه که در اجتماعی شدن اولیه به‌عنوان انضباط خارجی آغاز می‌شود، به یک تمایل رقابتی درونی تبدیل می‌شود. دموکراسی فرایندی است برای مدیریت تضاد به

1 - Erikson

2 - Foucault

3 - Elias

4 - Bourdieu

5 - Meritocracy

گونه‌ای که بازیگران اجتماعی حاضر به پذیرش اقتدار به‌عنوان قدرت برتر به‌عنوان مشروع باشند. فرایند دموکراتیک روشی است برای ساختاردهی به تضاد اجتماعی به طوری که نتایج حتی برای بازندگان نیز قابل قبول باشد. در درون فرایند دموکراتیک، قدرت به صورت جمع-مثبت است. به‌عنوان مثال وقتی یک حزب سیاسی نامزدهایی معرفی می‌کند، برای کسب رأی بیشتر کمپین می‌کند و غیره، آنها وارد یک میدان رقابتی می‌شوند، در سطح قدرت سه بعدی، جایی که غیر منطقی خواهد بود که شکست را نپذیرند اگر در پایان فرایند، رأی کمتری داشته باشند. به محض اینکه شکست را می‌پذیرند، ساختارهای سیاسی فرایند دموکراتیک را بازتولید می‌کنند که به‌عنوان شرایط ساختاری از امکان برای آنها برای مبارزه در کمپین انتخاباتی دیگری وجود دارد؛ بنابراین، در حالی که آنها به طور دوره‌ای شکست می‌خورند، در سطح تمایل قدرت کسب می‌کنند. با این حال، برای اینکه پذیرش شکست توسط یک حزب معقول باشد، دو شرط باید برآورده شوند.

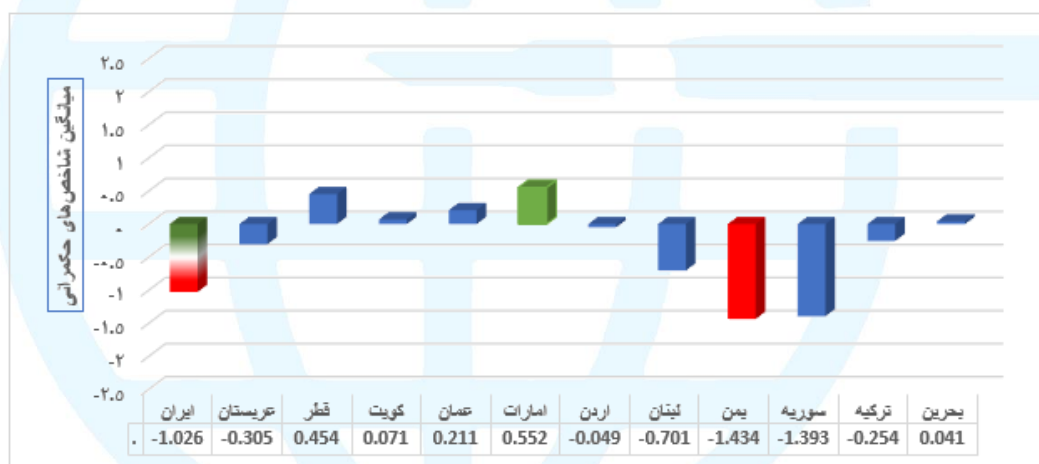
شرط اول این است که قدرت کسانی که پیروز شده‌اند باید به طور دقیق محدود شود به گونه‌ای که نتوانند منابع لازم برای کسانی که شکست خورده‌اند را از آنها بگیرند تا در دور بعدی انتخابات مبارزه کنند. نظارت‌های قانونی و حقوق بشر راه‌هایی هستند برای محدود کردن قدرت پیروزها، کسانی که در دولت هستند، به طوری که نتوانند بازندگان را در جنبه‌های اساسی‌ای مانند آزادی بیان، آزادی تجمع، حق پیوستن به اتحادیه‌ها، حق تشکیل حزب سیاسی، جدایی قوا، دادگاه عالی که از نظر سیاسی متحمل نیست و غیره، ناتوان کنند تا بتوانند در انتخابات بعدی به طور برابر با دیگران شرکت کنند. شرط دوم این است که فرایند دموکراتیک در عمل واقعاً دموکراتیک باشد، نه فقط در اصل. اگر بازندگان در عمل بازندگان دائمی باشند، دیگر ادامه بازی دموکراتیک را نخواهند پذیرفت و به خشونت روی می‌آورند. در جوامع دائماً تقسیم‌شده، مانند ایرلند شمالی، سیستم‌های اکثریت «اولین-به-پایان»^۱ که در آن پیروز همه چیز را می‌برد، به معنای شکست مداوم برای اقلیت است. در چنین جوامعی، ترکیبی از نمایندگی تناسبی و دموکراسی هم‌آوایی^۲ تضمین می‌کند که اقلیت بازنده دائمی نباشد. به طور کلی، سیستم‌های «اولین-به-پایان» پتانسیل دارند که اقلیت‌ها را به طور دائمی کنار بزنند و بنابراین دموکراتیک‌تر از سیستم‌های تناسبی نیستند. این به‌ویژه زمانی صادق است که یکی از گروه‌ها در زمان قدرت، از طریق دستکاری حوزه‌های انتخاباتی و غیره، نظام را به نفع خود تغییر دهد. در کشورهای غرب خاورمیانه

1 - First-past-the-post

2 - Consociational democracy

شاخص حکمرانی خوب بانک جهانی، شامل شش مؤلفه کلیدی مانند پاسخگویی و حق اظهارنظر، ثبات سیاسی و نبود خشونت، اثربخشی دولت، کیفیت مقررات، حاکمیت قانون و کنترل فساد، به خوبی این وضعیت را بازتاب می‌دهد. مقیاس این شاخص بین ۲/۵- تا ۲/۵+ است، عدد مثبت در این شاخص نشان‌دهنده نوع حکمرانی خوب و کیفیت بالای مدیریت سیاسی و اقتصادی است. تحلیل داده‌های میانگین شاخص حکمرانی طی دوره ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۳ در نمودار (۲) نشان می‌دهد؛ کشورهایی با میانگین شاخص مثبت، مانند امارات و قطر، با تقویت نهادهای حکمرانی و کنترل فساد، توانسته‌اند ثبات بیشتری ایجاد کرده و از تعارض و خشونت جلوگیری کنند. در مقابل، کشورهایی مانند یمن و سوریه با شاخص‌های منفی، به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند ثبات سیاسی و حاکمیت قانون، به دلیل ضعف در ساختارهای حکمرانی، با بحران‌های شدید و تعارضات گسترده مواجه شده‌اند. این نتایج بر اهمیت تقویت حکمرانی خوب برای کاهش تعارض و ایجاد ثبات تأکید دارد.

نمودار ۲- میانگین شاخص حکمرانی خوب کشورهای غرب آسیا در دوره ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۳



یافته‌های تحقیق (بر اساس اطلاعات بانک جهانی)^(۱)

نتیجه

میشل فوکو به‌عنوان یکی از اندیشمندان برجسته قرن بیستم، نظریات خود را در مورد قدرت و گفتمان را به طور کلی در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی گسترش داده است. در تحلیل‌های فوکو، قدرت به‌عنوان یک پدیده پیچیده و پراکنده در نظر گرفته می‌شود که نه تنها در نهادهای حکومتی، بلکه در تمام ابعاد زندگی اجتماعی و فردی حضور دارد. در این تحقیق با بهره‌گیری از رویکرد تحلیل گفتمان فوکویی (FDA) و ترکیب آن با داده‌های کمی مرتبط با شاخص‌های حکمرانی و تعارضات داخلی، به بررسی

پدیده خشونت‌گرایی در غرب آسیا پرداخته شد؛ یافته‌ها حاکی از آن است که خشونت در این منطقه نه صرفاً به‌عنوان یک کنش فیزیکی، بلکه به‌عنوان پدیده‌ای استراتژیک و رابطه‌ای در بستر شبکه‌های قدرت عمل می‌کند. گفتمان‌های قدرت و امنیت در غرب آسیا، از طریق تثبیت نهادها، هنجارسازی رفتارها و ایجاد ساختارهای گفتمانی، روابط سلطه‌گرایانه را تقویت و امکان مقاومت را محدود کرده‌اند. این روابط، در شرایطی چون مداخلات خارجی، رقابت‌های قومی و مذهبی و ضعف در حکمرانی، بازتولید شده و به استمرار خشونت دامن زده‌اند. علاوه بر این نتایج روش تحلیل گفتمان فوکویی نشان داد که خشونت به‌عنوان بخشی از فرایندهای قدرت در دستگاه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی تجسم می‌یابد. به‌ویژه، مشخص شد که نظام‌های گفتمانی همچون نهادهای دولتی، رسانه‌ها و ساختارهای آموزشی نقش مهمی در بازتولید این روابط داشته‌اند. همچنین تحلیل داده‌های کمی، نظیر شاخص‌های حکمرانی و تعارضات داخلی، بیانگر رابطه مستقیمی بین ضعف در نهادهای حکمرانی و افزایش خشونت در منطقه است. کشورهایی که نهادهای قدرتمندتر، شاخص‌های بالاتر ثبات سیاسی و حکمرانی بهتر دارند، کمتر در معرض تعارضات داخلی و خشونت قرار گرفته‌اند، در حالی که ضعف در این حوزه‌ها با افزایش خشونت و ناپایداری همراه بوده است. یافته‌های این پژوهش تأکید می‌کند که مقابله با خشونت‌گرایی در غرب آسیا نیازمند بازنگری در گفتمان‌های قدرت و امنیت است. نهادهای قدرت باید به جای بازتولید روابط سلطه، زمینه‌هایی را برای گسترش حکمرانی مشارکتی، تقویت آزادی‌های مدنی و ایجاد فرصت‌های برابر برای مشارکت اجتماعی فراهم کنند. تغییر در ساختارهای گفتمانی و جایگزینی آنها با رویکردهای عدالت‌محور و مشارکتی می‌تواند به کاهش خشونت و تثبیت صلح پایدار در منطقه منجر شود.

فهرست منابع

منابع فارسی

- ۱- بهادرخانی، محمدرضا (۱۳۹۹). تروریسم در مجموعه امنیتی خاورمیانه و پیامدهای آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران (۲۰۰۱-۲۰۱۹). *مطالعات خاورمیانه*، ۱۰۳(۲۸)، ۱۶۳-۲۱۰.
- ۲- قریشی محمدی، فاطمه السادات؛ پیله‌ور، مرضیه، و فغانی، رامین (۱۴۰۰). مسئولیت دولت‌ها در مقابله با خشونت و افراط‌گرایی در فقه و اسناد بین‌المللی، *فقه جزای تطبیقی*، ۱(۳)، ۱۲۳-۱۳۵.

۳- ملک زاده، محمد (۱۳۹۵). بازکاوی عوامل خشونت و تروریسم در جهان (با تاکید بر ریشه یابی تاریخی پدیده خشونت در غرب و نقش نظام سرمایه داری در گسترش این پدیده). سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۴۶ (۲)، ۴۹۶-۴۷۷.

۴- یزدان پناه درو، کیومرث (۱۳۹۹). ریشه‌یابی عوامل ایجاد و رشد گروه‌های افراطی و تروریستی در منطقه غرب آسیا. فصلنامه محیط‌شناسی راهبردی ج.ا.ایران، ۴ (۱)، ۵۳-۸۶.

منابع غیر فارسی

- 1- Agger, B. (1991). Critical theory, poststructuralism, postmodernism: Their sociological relevance. *Annual review of sociology*, 17(1), 105-131.
doi:10.1146/annurev.so.17.080191.000541
- 2- Allen, A. (1998). Rethinking power. *Hypatia*, 13(1), 21-40. **doi:10.1111/j.1527-2001.1998.tb01350.x**
- 3- Allen, A. (2018). *The power of feminist theory*: Routledge.
- 4- Arendt, H. (1970). On violence. In *Democracy: A Reader* (pp. 566-574): Columbia University Press.
- 5- Bhattarai, P. (2020). Discourse, power and truth: Foucauldian perspective. *International Journal of English Literature and Social Sciences*, 5(5), 1427-1430. **doi:10.22161/ijels.55.13**
- 6- Bourdieu, P. (1989). Distinction. In *Social theory Re-wired* (pp. 198-215): Routledge.
- 7- Breen, K. (2007). Violence and power: A critique of Hannah Arendt on the political. *Philosophy & Social Criticism*, 33(3), 343-372. **doi:10.1177/0191453707076143**
- 8- Cheek, J. (2004). At the margins? Discourse analysis and qualitative research. *Qualitative health research*, 14(8), 1140-1150. **doi:10.1177/1049732304266820**
- 9- Dahl, R. A. (1994). * Source: *Behavioural Science*, 1957, vol. 2, pp. 201-215. Power: Critical Concepts, 288. **doi:10.1002/bs.3830020303**
- 10- Digeser, P. (1992). The fourth face of power. *The journal of politics*, 54(4), 977-1007. **doi:10.2307/2132105**
- 11- Dowding, K. (2003). Resources, power and systematic luck: A response to Barry. *politics, philosophy & economics*, 2(3), 305-322. **doi:10.1177/1470594X030023002**
- 12- Elias, N. (1995). *The civilizing process*.
- 13- Erikson, E. (1995). *Childhood and society* London: Vintage.
- 14- Forst, R. (2015). Noumenal power. *Journal of Political Philosophy*, 23(2), 111-127. **doi:10.1111/jopp.12046**
- 15- Foucault, M. (1971). *Nietzsche, genealogy, history*.
- 16- Foucault, M. (1979). Part three: discipline. *Discipline and punish: The birth of the prison*, 135-230.
- 17- Foucault, M. (1982). The subject and power. *Beyond Structuralism and Hermeneutics/Harvester Wheatsheaf*.
- 18- Foucault, M. (1989). *The Archaeology of Knowledge*, trans. AM Sheridan Smith. In: london: routledge.
- 19- Gellner, E. (2008). *Nations and nationalism*: Cornell University Press.
- 20- Giddens, A. (1984). *The Constitution of Society*. Cambridge, Polity Press, 496, 507.
- 21- Graham, L. J. (2011). The product of text and 'other' statements: Discourse analysis and the critical use of Foucault. *Educational Philosophy and Theory*, 43(6), 663-674. **doi:10.1111/j.1469-5812.2010.00698.x**

- 22- Haugaard, M. (2018). What is authority? *Journal of classical sociology*, 18(2), 104-132. **doi:10.1177/1468795X17723737**
- 23- Haugaard, M. (2020). *The four dimensions of power: understanding domination, empowerment and democracy*: Manchester University Press.
- 24- Haugaard, M. (2021). *The four dimensions of power: conflict and democracy*. In *Essays on Evolutions in the Study of Political Power* (pp. 153-175): Routledge.
- 25- Khan, T. H. (2018). Young men's experiences and views of sex education in Bangladesh: A Foucauldian discourse analysis.
- 26- Khan, T. H., & MacEachen, E. (2021). Foucauldian discourse analysis: Moving beyond a social constructionist analytic. *International journal of qualitative methods*, 20. **doi:10.1177/16094069211018009**
- 27- Lukes, S. (1974). *Power* (Vol. 2): NYU Press.
- 28- Lukes, S. (1974). *Power: radical view*, Afrug, E. Tehran. In: Rasa publishing. (in Persian).
- 29- Mann, J. (1994). A gentle introduction to structuralism. *Philosophy Now*, 10, 18-20.
- 30- Maze, J. (2018). Towards an analytic of violence: Foucault, Arendt & power. *Foucault Studies*, 120-145. **doi:10.22439/fs.v0i25.5577**
- 31- McMillian, R. (2025). Discursive Violence Analysis: Epistemological Advances in Qualitative Research. *International Review of Qualitative Research*, 17(4), 516-530. **doi:10.1177/19408447241256050**
- 32- Menge, T. (2022). Violence and the materiality of power. *Critical Review of International Social and Political Philosophy*, 25(6), 761-786. **doi:10.1080/13698230.2019.1700344**
- 33- Mills, S. (2003). *Routledge Critical Thinkers: Michel Foucault*. London: Routledge. https://www.academia.edu/19658136/Sara_Mills_Michel_Foucault_London_Routledge_2003
- 34- Morris, P. (2002). *Power: a philosophical analysis*: Manchester University Press.
- 35- Norris, C. (2003). *Deconstruction: Theory and practice*: Routledge.
- 36- Parker, I. (1992). *Discourse dynamics: Critical analysis for social and psychological analysis*. In: Routledge London, UK.
- 37- Parsons, T. (1963). On the concept of political power. *Proceedings of the American philosophical society*, 107(3), 232-262.
- 38- Peter, B., & Baratz Morton, S. (1962). Two faces of power. *American Political Science Review*, 56(4), 947-952.
- 39- Poticano, M. Z., & Sasot, C. F. (2024). FOUCAULDIAN DISCOURSE ANALYSIS OF BATTERED MEN IN THE PHILIPPINES. **doi:10.54922/IJEHSS.2024.0661**
- 40- Raby, R. (2005). What is resistance? *Journal of youth studies*, 8(2), 151-171. **doi:10.1080/13676260500149246**
- 41- Russell, B. (1938). *Power: A new social analysis*: Routledge.
- 42- Searle, J. (2010). *Making the Social World: The Structure of Human Civilization*: Oxford University Press.
- 43- Smith, R. (2010). Poststructuralism, postmodernism and education. *The SAGE handbook of philosophy of education*, 139-150. <https://www.torrossa.com/en/resources/an/4913723#page=160>
- 44- Taylor, D. (2014). *Michel Foucault: key concepts*: Routledge.
- 45- Waitt, G. R. (2005). *Doing discourse analysis*. https://ro.uow.edu.au/articles/journal_contribution/Doing_Discourse_Analysis/27689592?file=50426544
- 46- Weber, M. (1978). *Economy and society: An outline of interpretive sociology* (Vol. 1): University of California press.

- 47- Winter, Y. (2018). Machiavelli and the Orders of Violence: Cambridge University Press.
- 48- Yadav, M. S., & Singh, V. P. (2024). Urban Landscape and Political Violence in Anurag Kashyap's Cinematic Narratives: A Foucauldian Perspective. The Creative Launcher. **doi:10.53032/tcl.2024.9.4.04**
- 49- Yamaguchi, K. (2012). Rationalization and concealment of violence in American responses to 9/11: Orientalism (s) in a state of exception. Journal of Postcolonial Writing, 48(3), 241-251. **doi:10.1080/17449855.2012.678708**

